

جیمز موریه، حاجی بابا و ادبیات استعماری

فرزاد بوبانی*

مربی ادبیات انگلیسی، دانشگاه گیلان، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۶/۸/۵، تاریخ تصویب: ۸۷/۲/۱۵)

چکیده

رمان سرگذشت حاجی بابای اصفهانی جیمز موریه از جمله آثاری است که ردپای موج جدید استعمار در آغاز سده نوزدهم در آن به خوبی آشکار است، استعماری که به یاری گفتمان نوپای شرق‌شناسی، متون ادبی را همچون ابزاری برای گستراندن و مستحکم ساختن آمریت و اقتدار غرب بر شرق به کار گرفت. در این نوشته، تلاش بر این است که با بررسی مناسبات سیاسی ایران و انگلستان در دهه‌های آغازین سده نوزدهم و تشریح نقش موریه در این مناسبات و نیز با ارائه گزارشی کوتاه از روند شکل‌گیری و پیشرفت گفتمان شرق‌شناسی و جایگاه موریه و کتاب‌اش در این روند، نشان داده شود که چگونه رمان حاجی بابا، به مثابه جزئی از پیکره گفتمانی ادبی-استعماری، ساختارهای سلطه‌گری و برتری‌جویی غرب را درونی کرده و به تکرار و تقویت آنها پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: استعمار، موریه، شرق‌شناسی، حاجی بابا، ادبیات استعماری.

مقدمه

جیمز موریه (James Justinian Morier) (?-۱۷۸۰-۱۸۴۹) به عنوان دیپلمات به ایران آمد و در دوران اقامت خود، سفرنامه‌ای نوشت با عنوان *سفری در ایران، ارمنستان و آسیای میانه* تا قسطنطنیه که در سال ۱۸۱۲ منتشر شد. پس از مراجعت به انگلستان، وی سفرنامه دیگری در سال ۱۸۱۸ انتشار داد به نام *سفر دوم در ایران، ارمنستان و آسیای میانه تا قسطنطنیه*. و سرانجام در سال ۱۸۲۴ اولین رمان خود را با عنوان *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی* منتشر کرد. با این رمان است که نام موریه در تاریخ ادبیات ثبت گردیده است، داستانی که به شهادت دانشنامه ایرانیکا «مشهورترین رمان شرقی به زبان انگلیسی» است (امانت ۱). اندکی بعد، در سال ۱۸۲۸ موریه داستان دیگری نوشت به نام *سرگذشت حاجی بابا در انگلستان* که با عنوان *حاجی بابا در لندن*^۱ به فارسی ترجمه شد. این کتاب، که دنباله *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی* محسوب می شود، هرگز موفقیت رمان پیشین را به دست نیاورد و داستان های بلند دیگری هم که موریه با موضوعاتی ایرانی و شرقی نوشت همگی به همین سرنوشت گرفتار آمدند.

در رمان *حاجی بابا*، موریه از ایرانیان - و شرقی‌ها - تصویری به دست داد که تا مدت‌ها یکی از تصاویر مقبول و مقرون به حقیقت در ذهن بسیاری از اروپاییان بوده است. گواه این مدعا، اظهارنظرهای تحسین آمیز فراوانی است که معاصران موریه و نسل های پس از او صادر کرده‌اند.^۲ سِر والتر اسکات، آفریننده «رمان تاریخی»، مقاله مفصلی درباره *حاجی بابا* نوشت و آن را بسیار ستود، (جوادی ۲۷) و سی. جی. ویلز، که در سال ۱۸۸۳ سفرنامه مشهوری در مورد ایران به نام *در سرزمین شیر و خورشید نگاشت*، درباره اثر موریه چنین نوشت: «من هفده سال پیش بود که به ایران رفتم و حالا هم که حاجی بابا را می‌خوانم چیز تازه‌ای از آن می‌آموزم» (مینوی ۳۰۰). از همه جالب توجه تر، شاید دیدگاه *گُرد کرزن* - سیاستمداری که سفرنامه ای معروف درباره ایران نیز نگاشته است - باشد که در مقدمه خود بر چاپ جدیدی از *حاجی بابا* در سال ۱۸۹۵، با «جاودان» خواندن این کتاب، می گوید:

اگر ملت ایران از صفحه روزگار محو شود، حتی اگر تهران و مشهد و شیراز به سرنوشت تخت جمشید و شوش دچار گردند، [داستان موریه] تصویری خواهد بود با طنز و دقتی بی

۱- با ترجمه اسدالله طاهری (تهران، ۱۳۲۱)

۲- اگر چه عده‌ای نیز انتقاداتی به شیوه داستان‌نویسی موریه و محتوای کتاب‌اش داشتند، اما این خرده‌گیری‌ها در برابر خیل ستایش‌هایی که از رمان وی شد، تقریباً به چشم نمی‌آیند. برای آگاهی از این گونه اظهارنظرها ر.ک. امانت، ۷-۹).

مانند... از مردمانی بی خیال، تیزهوش و دمدمی مزاج، و در عین حال، باریک بین، ریاکار و دورو... اگر تمام نوشته‌هایی [که درباره ایران وجود دارد] همین فردا سوزانده شود و فقط «حاجی بابا» و «طرح‌ها»^۱ سر جان ملکم برجا مانند، باور دارم که دیپلمات‌ها یا جهانگردانی که در آینده از ایران دیدار خواهند کرد یا محقق‌هایی که از دور به پژوهش در مورد آن خواهند پرداخت، از صفحات [این آثار] آن چنان اطلاعات دقیقی در مورد عادات ایرانی کسب خواهند کرد و آن چنان شناخت عمیقی از شخصیت ایرانی به دست خواهند آورد که سال‌ها مطالعه متمرکز یا ماه‌ها اقامت در آنجا با آن برابری نخواهد کرد (۹).

به همین سان برخی از پژوهشگران ایرانی نیز این کتاب را درخور تحسین دانسته‌اند. مثلاً مجتبی مینوی اظهار کرده است:

خواه شما ترجمه فارسی را بخوانید و خواه [اصل] انگلیسی را، در هر فصل و هر گفتاری از هشتاد گفتار کتاب غرق حیرت و تحسین می‌شوید که [این موریه] عجب مرد مطلعی بوده و چگونه از اخلاق و عادات و الفاظ و تعبیرات ایرانیان خبر داشته است چگونه ممکن است... به این اندازه به کنه اخلاق و عادات و طرز رفتار ایرانیان برسد و در انواع مختلف زندگانی یک ملت ناشناس چنین وقوف و استحضاری به هم برساند؟ (۲۸۸).

اما آیا تصویر موریه از ایران و ایرانیان تمامی حقیقت بود؟ آیا موریه، که از نمایندگان یک نیروی استعماری در ایران بود، با ذهنی خالی از تعصب و پیش داوری به خلق داستان خویش پرداخت؟ آیا ویژگی‌هایی را که موریه همچون خصوصیات «فطری» و «طبیعی» ایرانیان جلوه داده است، به راستی خصائصی ذاتی‌اند؟ آیا بایستی کتاب موریه را صرفاً همانند شاهکاری ادبی و واجد فردیتی خودبسنده و قائم به ذات بدانیم، یا این که می‌توانیم آن را بخشی از بافت و شبکه‌ای درهم تنیده ببینیم که متون مختلف تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و زبان‌شناختی را در بر می‌گیرد؟

حضور موریه در ایران و زمان انتشار کتاب‌اش در انگلستان مصادف با دورانی بود که تاریخ ایران - همچون همیشه - با بحرانی جدی روبرو گشته بود و نه تنها خود موریه، بلکه تقریباً تمامی اشخاصی که در داستان او حضور دارند، همگی در رقم خوردن سرنوشت این مملکت در این دوران نقش داشتند. فضای تاریخی، سیاسی و اجتماعی ایران و جایگاه آن در

۱- منظور کرزن سفرنامه ملکم است با عنوان *Sketches of Persia* (طرح‌هایی از ایران).

سیاست بین‌المللی، بی‌شک، از عوامل بسیار مهم در شکل‌گیری دیدگاه نویسنده ای همانند موریه بوده است. به علاوه، سرگذشت حاجی بابا و داستان‌هایی همانند آن، جزیی گسست‌ناپذیر از پیکره گفتمان شرق‌شناسی هستند که با برساختن هویتی خیالی برای شرقیان، به پی‌ریزی و تقویت ساختار استعماری غرب یاری رسانده است. بنابراین، رمان موریه به نوعی نقطه تلاقی این دو جریان است: یکی جریان تاریخی استعمار و استبداد در ایران و دیگری جریان فرهنگی شرق‌شناسی در اروپا. این دو جریان به هم پیوستند و از سرگذشت حاجی بابا داستانی ساختند که از نمونه‌های بسیار شاخص ادبیات استعماری است. بررسی این دو جریان و به هم آمیختگی آنها در داستان موریه و نیز ریشه‌یابی و تشریح منابعی که او برای نوشتن رمان‌اش به کار گرفته است، اصلی‌ترین موضوعاتی هستند که در این نوشته مطرح بحث قرار خواهند گرفت.

جیمز موریه دیپلمات و «مسأله ایران»

زمانی که ناپلئون در سال ۱۷۹۸ به مصر لشکر کشید، دولت انگلیس دریافت که خطری جدی مستعمرات اش را در آسیا - به ویژه هندوستان که برای بقای انگلستان اهمیتی حیاتی داشت - تهدید می‌کند. پیش‌بینی می‌شد که ناپلئون بخواهد از طریق ایران به هند لشکرکشی کند و این خطر تبدیل به یکی از عوامل مهمی شد که ایران را در کانون توجه دولت انگلیس و کمپانی هند شرقی قرار داد. دو عامل دیگر نیز بر اهمیت یافتن ایران افزودند: اول، دست‌اندازی‌های روسیه به خاک ایران بود که با توجه به ضعف قشون ایران، تهدید جدیدی برای مستعمرات انگلستان به حساب می‌آمد و دوم، نفوذ زبان فارسی در هند بود که استعمار را بر آن داشت تا «اهمیت زبان فارسی را ... در مهمترین مستعمره [اش] به حداقل برساند» (یوحنا ۴۱). این عوامل سه‌گانه دست به دست هم دادند تا برای دولت انگلیس دغدغه مهمی ایجاد شود که از آن پس به «مسأله ایران» شهرت یافت (همان). و لزوم فرستادن سفیرانی را به دربار ایران در صدر سیاست خارجی انگلیس قرار داد و موجب گسترش موج نو استعمار به ایران گردید.

ایران اوایل قرن نوزدهم مملکتی بود که به دست فتحعلی شاه قاجار (سلطنت ۱۷۹۷-۱۸۳۴)، یکی از بیشمار وارثان استبداد نهادینه شده در ایران، اداره می‌شد. سستی سیاست‌های حکومت وی و ناکارآمدی نظام اقتصادی سبب گشته بود مشکلاتی جدی، همچون مالیات‌های سنگین، رشوه، چپاول، ناامنی، فقر، بی‌سوادی و ناآگاهی گریبان‌گیر مملکت شوند. مقارن همین

ایام، ایران به یکی از اصلی‌ترین میدان‌های رقابت هیأت‌های اروپایی تبدیل شد. نخستین سفیر انگلیسی که در این دوران آشفنگی به ایران آمد سر جان ملکم بود که با مأموریتی از جانب کمپانی هند شرقی در سال ۱۸۰۰ وارد کشور شد. وی پس از انعقاد معاهداتی سیاسی و اقتصادی، هم پیمان جدید را در سال ۱۸۰۱ با خیالی آسوده ترک گفت، اما حوادثی همانند صلح آمین بین فرانسه و انگلیس (مارس ۱۸۰۲) که موجب «رجعت شرایط پیشین در شرق و تثبیت نظام بین‌المللی همانند دوران قبل از آغاز سیاست‌های توسعه طلبانه فرانسه» (میرزا صالح ۱۵) گردید، باعث شد تا کمپانی چندان به معاهدات‌اش با ایران پایبند نماند. لیکن پس از شروع مجدد جنگ در سال ۱۸۰۵، انگلستان ناچار شد بار دیگر سفیری به ایران بفرستد، به ویژه پس از آن که ناپلئون، در سال ۱۸۰۷، با دربار ایران معاهده‌ای در فیکنن اشتاین بست که در نتیجه آن ژنرال کلود ماتیو گاردان در رأس یک هیأت دویست نفری به ایران وارد شد (همان ۲۱). نگرانی دولت انگلیس از گسترش نفوذ فرانسه در ایران موجب شد که هیأت جدیدی به ایران فرستاده شود و این بار سرپرستی هیأت را سر هارفورد جونز برعهده داشت. در همین هیأت بود که جیمز موریه، به عنوان منشی مخصوص، برای نخستین بار به ایران آمد.

موریه در از میر متولد شد. پدرش کنسول کمپانی لوانت (The Levant Company) بود که به عنوان یک شرکت مشترک المنافع بریتانیایی در زمان الیزابت اول تاسیس شده بود تا همانند کمپانی هند شرقی به توسعه تجارت و بازرگانی پردازد (عبدالواحد ۸). موریه در سال ۱۸۰۷ در استانبول با هارفورد جونز آشنا شد و از آن پس به سلک دیپلمات‌ها درآمد. آنها در ۱۴ فوریه ۱۸۰۹ به تهران وارد شدند و پس از آن که هارفورد جونز موفق شد معاهده‌ای مقدماتی در جهت گسترش روابط نظامی و تجاری با دربار فتحعلی شاه منعقد کند، جیمز موریه مأمور گردید تا این معاهده را به انگلستان ببرد (سایکس ۴۶۶). وی در ماه مه ۱۸۰۹ به سمت انگلستان حرکت نمود و در این سفر میرزا ابوالحسن خان - که در دو رمان اصلی موریه نقش‌های مهمی ایفا کرد - به عنوان ایلچی و سفیر فوق‌العاده دربار ایران وی را همراهی نمود. میهمانداری ابوالحسن خان ایلچی در انگلستان بر عهده سر گور اوزلی گذاشته شد که «از رجال بازنشسته حکومت هندوستان بود و با زبان و ادبیات فارسی آشنایی نزدیک داشت» (رایت ۱۱۳). در عین حال، وظایفی هم در مورد ایلچی ایران بر عهده جیمز موریه گذاشته شد؛ من جمله این که وی از طرف وزارت خارجه مأمور شد «تا گزارش پُروپیمانی از [مراسم] استقبال [از] هارفورد جونز در تهران [تهیه کند و آن] را در اختیار روزنامه‌ها قرار دهد» تا در

صورت اعتراض سفیران دیگر کشورها به پذیرایی شایان توجهی که از میرزا ابوالحسن خان به عمل آمده بود، بتوانند از آن گزارش جهت دفع بلا استفاده نمایند (همان ۱۱۵). آن گونه که شواهد نشان می‌دهند، موریه از لحظه ورود ایلچی به انگلستان تا زمان خروج وی یادداشت‌هایی درباره وی گردآوری می‌کرد (رائین، ۲۶ و رایت، ۱۲۵) و بعدها از این یادداشت‌ها برای نوشتن کتاب حاجی بابا در لندن بهره جست.^۱

موریه بار دیگر در ژوئیه ۱۸۱۰ عازم ایران شد و این بار به عنوان دبیر عمومی سفارت، سرگور اوزلی را، که سفیر انگلستان در ایران شده بود، همراهی می‌کرد. در این سفر میرزا ابوالحسن خان نیز با آنها بود. آنها پس از طی یک سفر دریایی هشت ماهه، سرانجام در مارس ۱۸۱۱ به تهران رسیدند.^۲ در این سفر دوم به ایران بود که نقش موریه به عنوان دیپلمات بسیار برجسته‌تر شد، یعنی درست در ایامی که سفارت اوزلی - «با اهداف سه گانه تجاری، نظامی و فرهنگی» (یوحنان ۴۳) - ضربات سختی بر پیکر نیم مرده ایران وارد آورد. اولین کاری که سفیر جدید انجام داد این بود که معاهده مقدماتی را، که سابقاً ذکرش رفت، تبدیل به عهدنامه‌ای دائمی نمود که به موجب آن، دو دولت پیمان بستند که از دادن کمک‌های نظامی و مالی به یکدیگر مضایقه نکنند (میرزا صالح ۳۹). پس از آن، با اعلان جنگ فرانسه به روسیه، اوزلی میانجی بین دربار فتحعلی شاه و تزار روس شد تا قرارداد صلحی برای خاتمه بخشیدن به جنگ‌های زیان بار ایران و روس در اکتبر ۱۸۱۳ منعقد گردد (همان ۴۰). اما زیان این قرارداد، که به «عهدنامه گلستان» مشهور شد، کمتر از خود جنگ نبود و به موجب آن نه تنها ایران محکوم به پرداخت غرامت‌های هنگفت به روسیه شد، بلکه مراکز اقتصادی و فرهنگی مهمی را هم از دست داد. بی‌شک موریه نیز در انعقاد این عهدنامه نقش فعالی داشت چرا که پس از خروج اوزلی از ایران در آوریل ۱۸۱۴، وی کاردار سفارت شد و تا رسیدن هنری الیس، فرستاده جدید، در اوت همان سال در آن منصب باقی ماند. البته سرگور اوزلی که «در گزارش‌های خود «استعدادها» و «کاردانی» موریه را... در [برخی] امور سیاسی... بسیارستوده است» (ناطق ۱۱۶) دستورالعملی هم برای موریه فرستاده بود که توجه به آن، به گفته همانناطق، نقش سیاسی و اخلاقی [موریه] را در ایران مشخص می‌سازد. اوزلی از مؤلف حاجی بابا می‌خواهد.... تا آنجایی که میسر است از «آداب و رسوم» و «سنن ایرانی» پیروی کند تا «مهر و

۱- گویا در سفارت دوم میرزا ابوالحسن خان در انگلستان، از ماه مه ۱۸۱۹ تا مارس ۱۸۲۰، موریه مامور میزبانی از او بوده است (رایت، ۱۳۶۴: ۱۲۹).

۲- مطمئناً این مدت فرصت خوبی بوده است تا موریه یادداشت‌های خود را کامل کند.

محبت و اعتماد» رجال را به خود جلب نماید و «طرز رفتار اطرافیان شاه را با دقت خاصی مورد مطالعه قرار دهد» و نظر آنان را نسبت به منافع دولت انگلیس جلب نماید. (همان ۱۰۸). با آمدن هنری الیس زمینه عقد قرارداد جدیدی فراهم گردید که «عهدنامه تهران» نام گرفت و در آن کمک مالی انگلیس به ایران مشروط شده بود (میرزا صالح ۴۱). نمایندگان انگلیس در امضای این قرارداد، جیمز موریه و هنری الیس بودند. در اواخر نوامبر، الیس با نسخه‌ای از این قرارداد به انگلستان رفت و، در نتیجه، دوره دوم کارداری موریه آغاز شد که از دسامبر ۱۸۱۴ تا اکتبر ۱۸۱۵ طول کشید. در این هنگام هنری ویلاک به ایران آمد و در حضور وی «متن امضا شده عهدنامه تهران به ضمیمه نامه‌ای از ولیعهد انگلستان طی مراسمی که جیمز موریه تدارک دیده بود تقدیم فتحعلی شاه شد» (همان ۴۲). در نوامبر همان سال موریه از ایران خارج شد و دیگر بازنگشت.^۱

آنچه که از دوران فعالیت سیاسی موریه بیان شد - که شامل پنج سال اقامت در ایران و حدوداً ۱۴ ماه سرپرستی سفارت انگلیس در طول این مدت است - نشان می‌دهد که وی جایگاه خاصی را درون یک نظام دقیق و پیچیده استعماری به خود اختصاص داده است، استعماری که به گفته ادوارد سعید،

«سرشت متفاوت‌اش، آن را از قدرت‌های سلطه‌گر پیشین، (مانند اسپانیا، پرتغال و حتی رُم) متمایز می‌ساخت. به این معنا که امپراتوری‌های پیشین، آن سان که کنراد می‌گوید، مبتنی بر چپاول و انتقال گنجینه‌ها از مستعمرات به اروپا بودند، بی‌هیچ توجهی به پیشرفت، سازماندهی، سیستم. اما بریتانیا ... عمیقاً درگیر این بود که امپراتوری اش را به مشغولیتی دامنه‌دار با سوددهی طولانی مدت تبدیل کند» (۳۰۱).

جیمز موریه رمان نویس و گفتمان شرق‌شناسی

ادوارد سعید، در پایان جستار مشهور «جین اوستن و امپراتوری»، که سهم رمان منسفیلد پارک اوستن را در شکل‌گیری نظام‌مند اندیشه استعماری تحلیل کرده است، می‌گوید: «مسأله تفسیر، و در حقیقت خود نوشتار، با مسأله علایق و منافع، چه در امر زیبایی‌شناختی و چه در امر تاریخی، پیوند خورده است» (۳۰۷). به زعم او، در دیالکتیک میان زیبایی‌شناسی و تاریخ،

۱- هر چند مطابق دانشنامه ایرانیکا، وی در سال‌های ۲۳-۱۸۲۲ تلاش کرد به عنوان سفیر بریتانیا به ایران بیاید، اما به علت مخالفت‌های دربار ایران، که از دیدگاه‌های خصومت‌آمیز او در سفرنامه دومش خشمگین بود، ناکام ماند (امانت، ۲۰۰۷، ۵).

این جهت‌گیری‌ها، علایق و منافع هستند که، آگاهانه یا ناآگاهانه، شکل و محتوای متون زیبایی‌شناختی، مثل یک رمان، را به سود تاریخ دگرگون کرده و تاریخ را، به نوبه خود، متأثر از چنین متونی می‌سازند. بررسی سیر تکوین گفتمان شرق‌شناسی در اواخر قرن هجدهم و گذار آن به قرن نوزدهم میلادی صحت ادعای سعید را ثابت می‌کند، چرا که شرق‌شناسی، به عنوان یک رشته آکادمیک که بنا بود گفتمانی باشد برای تشریح و تبیین بی‌طرفانه زیبایی‌شناسی، زبان‌شناسی، هنر و ادبیات شرق، تحت تأثیر سیاست‌های استعماری اروپای اواخر قرن هجدهم تبدیل شد به گفتمانی ژئوپولتیک (جغرافیایی - سیاسی) که دیدگاه هنرمند و نویسنده غربی در قرن نوزدهم را درباره شرق آنقدر یک سویه نمود که عمده آثار ادبی مربوط به شرق در این قرن به درونمایه‌هایی یکسان و تکرار شونده پرداخته و شرق را صرفاً در چارچوب کلیشه‌هایی رایج ترسیم و تفسیر می‌کردند. این پیوند پایدار دانش و قدرت و این جایگزینی علایق دانشگاهی و آکادمیک با منافع اقتصادی و سیاسی، که به ظاهر دو قطب متغایر می‌نمودند، تا آنجا پیش رفت که «تحقیق و پژوهش درباره شرق در سال ۱۸۱۴ دیگر آن پژوهش آکادمیک سال ۱۷۵۵ نبود» (یوحنا ۴). از دل این دگرگونی و تبدیل، گفتمان شرق‌شناسی سربرآورد: «نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق» (سعید ۱۶). این استحاله با پیچیده‌تر شدن روابط دو قدرت بزرگ استعماری آن دوران، یعنی انگلیس و فرانسه، از یک سو، و با اوج گرفتن رمانتیسم، از سوی دیگر، دور خود را کامل کرد. با پیشرفت سلطه طلبی اروپا، تا اواسط قرن نوزدهم در نقشه جغرافیایی جهان امپریالیستی تقریباً ۸۵٪ کره زمین به این قاره تعلق یافته بود (همان، ۷۹). همزمان با گسترش یافتن این نقشه، شاعران و نویسندگان دوره رمانتیک - که شاید در آغاز می‌توانستند هم عقیده با شلگل اظهار کنند: «متعالی‌ترین نوع رمانتیسم را باید در شرق جستجو کنیم.» (همان ۱۸۱) و یا تمایل داشتند شرقیان را همچون نمونه‌های آرمانی «وحشی نجیب»^۱ روسو بنگرند - بیشتر به استعمار ادبی شرق روی آوردند. ماحصل کار اینان تصویری بود با دو پاره متناقض که بسیاری اوقات نیز در هم آمیخته می‌شدند: شرقی موهوم و خیالی، همچون سرزمین گل و بلبل، عشق‌های سحرآمیز، حرمسراها پرماجرا، لباس‌های عجیب و غریب و مردمانی سودایی؛ و یا شرقی بربر، با مردمانی شهوتران، خیانتکار، منفعل، چاپلوس و آدمکش.

۱ - The Noble Savage فردی که به واسطه این همانی با طبیعت و زندگانی ای غریزی، خوئی بدوی و وحشی دارد اما به سبب پابند نشدن به قراردادهای دنیای متمدن - که از نظر روسو موجب فساد و تباهی انسان گشته است - طبعی نجیب و شریف دارد.

ادبیاتی که چنین شرقی را تصویر می‌کند، ادبیاتی استعماری است که ویژگی‌های آن را عبدل آر. جان محامد در جستار «اقتصاد تمثیل مانوی» این گونه برشمرده است:

ادبیات استعماری کاویدن و بازنمایی جهانی است در سرحدات «تمدن»، جهانی که هنوز نظام دلالت‌گری اروپایی آن را اهلی نکرده و ایدئولوژی اروپایی آن را با جزئیات تمام ضابطه‌مند نموده است. بنابراین، این جهان، مهارناشدنی، پرآشوب، دست نیافتنی و، سرانجام، پلید و شر می‌نماید. امپریالیسم، برانگیخته از میل خویش به فتح کردن و سلطه یافتن، قلمرو استعماری را بسان رویارویی‌ای مبتنی بر تفاوت‌هایی در نژاد، زبان، رسوم اجتماعی، ارزش‌های فرهنگی و شیوه‌های تولید پیکربندی می‌کند (۱۸).

این رویارویی به شکل تقابل دوسویه «خود» (استعمارگر) / «دیگری» (استعمارزده) نمود می‌یابد که در آن طبیعتاً قطب مثبت «خود» است و قطب منفی «دیگری» (همچون تقابل جاودان خیر/ شر در اندیشه مانی). اگر «خود» در صدد شناختن «دگربود»^۱ «دیگری» برآید، دو راه پیش رو دارد: یا باید با «دیگری» همسان‌پنداری کند یا این که آن را با تمامی تفاوت‌هایش بپذیرد. اما هر دو حالت، ناگزیر، به یک دور باطل ختم می‌شوند چرا که «خود»، سرانجام، ارزش‌های خویش را معیار قرار می‌دهد تا همسانی‌ها و تفاوت‌ها را درک کند و، در نتیجه، «دگربود» «دیگری» کاملاً محو می‌گردد. با این حال، «خود» تا زمانی موجودیت دارد که «دیگری» وجود داشته باشد و همین مسأله موجب رابطه پارادوکسی «خود» و «دیگری» می‌شود: «دیگری» غیابی است که حضورش به «خود» معنا می‌دهد^۲ (همان).

به دیگر سخن، استعمارگر برای این که بالادست باقی بماند، به حضور استعمارزده زبردست نیاز دارد اما استعمارزده، همچنان درک ناشدنی و غایب باقی می‌ماند، چرا که هستی فرهنگی‌اش هیچ‌سختی با ارزش‌ها و معیارهای استعمارگر ندارد. به همین شکل، ادبیات استعماری نیز نه تلاشی برای شناختن «دگربود» استعمارزده، که صرفاً تأکیدی می‌شود بر خودشیفتگی نژادی و مفروضات قوم-مدار استعمارگر، که با برتری نظامی و اقتصادی نیز پشتیبانی می‌گردد (همان ۱۹). جان محامد، در ادامه، می‌افزاید:

در حالی که لایه رویی متن استعماری سعی دارد برخوردی خاص با گونه‌گونی‌های

۱- Otherness «غیریت» دیگر معادل این اصطلاح است.

۲- این که آیا راه برون رفتی از این دور باطل وجود دارد یا خیر، بحثی جداگانه است. اما به نظر می‌رسد که یکی از راه‌ها برقراری دیالوگ - به مفهوم «باختینی» آن - میان «خود» و «دیگری» باشد، به نحوی که بتوان در عین حفظ تفاوت‌ها، همسانی‌ها را تقویت نمود.

خاص «دیگری» را بازنمایاند، زیر- متن آن به ستایش از برتری فرهنگ‌های اروپایی و آن فرایند جمعی که واسطه این بازنمایی قرار گرفته است، می‌پردازد. چنین ادبیاتی، در بنیان، «آینه‌ای»^۱ است: در عوض مشاهده فرد بومی به مثابه پلی به سوی امکان آمیزگاری،^۲ این نوع ادبیات از آن فرد آینه‌ای می‌سازد که در آن استعمارگر تصویر خود را می‌بیند (همان).

رمان جیمز موریه، که خود از چهره‌های فرعی جریان رمانتیسیم است، نیز در همین سنت ادبیات استعماری جای دارد. تصویری که او در سرگذشت حاجی بابا از ایران آفرید، بیش از آن که مبتنی بر مشاهدات ناظری بی‌طرف باشد، تکرار همان پنداره‌های متناقض رمانتیک درباره شرق بود: «ایران پایگاه موهومی جاه و جلال خاور زمین، جایگاه شعرای گل و بلبل» (موریه ۶) و در عین حال، سرزمینی نامتمدن و پرآشوب با مردمانی دغل‌کار و غیر قابل اعتماد. اگر چه روابط موریه با دربار قاجار و، همچنین، برخی از سفرهای او بخشی از حقیقت را در مورد ایران آن دوره آشکار می‌سازد، اما در دایره‌ای وسیع‌تر می‌توان نویسنده‌ای را دید که در رویارویی خود با فرهنگ و زبانی متفاوت، به ارزش‌های فرهنگی اروپایی توسل جسته و بی‌هیچ تلاشی برای شناخت یا تحلیل «دگربود» و «هویت تاریخی» این «دیگری استعمارزده»، پلیدی و دناوت را همچون ویژگی‌های مطلق و جهانشمول آن بازنمایانده است.

رمان موریه با یک پیشگفتار آغاز می‌شود که در قالب نامه‌ای است از طرف «سیاح ایران» به شخصی به نام دکتر فوندگروبن، کشیش سفارت سوئد در استانبول. سیاح ایران (خود موریه) شرح می‌دهد که چگونه شانزده سال پیش از تاریخ این نامه - که دسامبر ۱۸۲۳ است - او و دکتر فوندگروبن در آرزوی یافتن کتابی بودند که عادات و رسوم شرقیان را، آن گونه که در واقع هست، بیان کرده باشد. سیاح می‌نویسد که از آن تاریخ به بعد همواره ذهن‌اش درگیر یافتن و یا نوشتن چنین کتابی بوده و سرانجام به شکلی اتفاقی چنین کتابی به دست‌اش رسیده است، بدین ترتیب که هنگام بازگشت از ایران در شهری به درمان حاجی بابا نامی پرداخته و او به رسم سپاسگزاری کتاب سرگذشت خود را به وی تقدیم کرده است. سیاح نیز خوشحال از رسیدن به مقصود، کتاب را به انگلیسی ترجمه کرده است. موریه، پیش از آن که به ذکر این حکایت ساختگی بپردازد، توضیح می‌دهد که چگونه آن سیاح با تصویری اولیه از یک ایران «خوب» و «دوست داشتنی» به آن کشور وارد شد و چگونه در مدت اقامت‌اش دریافت که

1- specular

2- syncretic possibility

تصورات‌اش خیالی بیش نبوده است! ایران «بد»ی که او دید همان تصویری است که در سرگذشت حاجی بابا ترسیم شده است.

حاجی بابا دلاک‌زاده‌ای است که در اصفهان به دنیا آمده، خوش بر و رو و خوش صحبت است و علاقه‌مند به گردش و سیاحت. پس از آن که همه فوت و فن دلاکی را از پدرش می‌آموزد، همراه بازرگانی بغدادی به نام عثمان آغا راهی تجارت می‌گردد، اما در راه گرفتار ترکمن‌های راهزن می‌شود. در اسارت، با عسکر، شاعری که اسیر ترکمن‌ها شده، آشنا می‌شود، سپس با حيله‌ای خودش را رهانیده و به مشهد می‌رود. در آنجا سقایی می‌کند و با سه درویش رفیق می‌شود و سرگذشت‌های آنها را می‌شنود. مدتی بعد به تهران می‌رود و در این شهر وردست میرزا احمد حکیم باشی، طبیب شاه می‌شود و در خانه او دل به کنیزکی کرد به نام زینب می‌بندد و با او نرد عشق می‌بازد. اندکی بعد شاهد آمدن شاه به خانه میرزا احمد و تقدیم شدن زینب به حرم شاهی می‌شود. سپس به حکومتی‌ها پیوسته و نسقچی می‌شود و به همراه جمعی از قشون به سرحدات آذربایجان می‌رود تا با روس‌ها بجنگد. در آنجا با جوانی به نام یوسف ارمنی آشنا می‌شود و به سرگذشت یوسف و نامزدش مریم گوش می‌سپارد. سپس به تهران باز می‌گردد و به چشم خود مجازات اعدام زینب را به جرم آستن شدن می‌بیند (زینب را از برجی پایین می‌اندازند) و بی‌آن‌که برای نجات او کاری انجام دهد، شبانه به سمت اصفهان می‌گریزد. در میانه راه متوجه می‌شود که حقیقت فاش شده، پس به قم می‌رود و در آنجا بست می‌نشیند. در قم با میرزا ابوالقاسم مجتهد آشنایی به هم می‌رساند و با شفاعت او از مجازات می‌رهد. سپس با توصیه نامه میرزا ابوالقاسم به تهران می‌رود و به خدمت ملا نادان در می‌آید. به خاطر بلوایی که ملا برپا می‌کند بار دیگر آواره می‌شود اما در فرصتی مناسب، با تیغ زدن چند نفر، پولی به جیب می‌زند و همراه کاروانی به بغداد می‌رود. در بغداد مهمان عثمان آغای تازه از بند رسته می‌شود و پس از مدتی همراه او به استانبول می‌رود تا تجارت کند. در این شهر تاجری به ظاهر معتبر می‌شود و به یمن این اعتبار بادآورده، بیوه یکی از متمولین را به زنی می‌گیرد اما بی‌اصل و نسبی و بی‌اعتباری‌اش در مدت کوتاهی آشکار می‌شود و چون مجبورش می‌کنند که زن را طلاق دهد، برای دادخواهی به نزد میرزا فیروز، سفیر ایران در استانبول، می‌رود. سرگذشت پرماجریش مقبول خاطر میرزا می‌افتد و سفیر او را به سمت منشی خود استخدام می‌کند. پس از چندی حاجی بابا به ایران باز می‌گردد و به دلالتی برای درباریان ایرانی و سفرای فرنگی می‌پردازد و از این طریق اسم و رسمی به هم می‌زند و سرانجام، با ثروتی بادآورده در یک جیب و مقامی دولتی در جیب دیگر، به زادگاه

خویش باز می‌گردد تا خود را برای رفتن به انگلستان به همراه میرزا فیروز آماده کند. در لابه‌لای این داستان، موریه به انحاء مختلف به اظهارنظر در مورد ایران و ایرانیان می‌پردازد. مثلاً در «سرگذشت زینب»، از زبان یکی از ریش سفیدان ایل می‌گوید:

ای یاران، به ایرانیان دل نبندید- که وفا ندارند. سلاح جنگ و آلت صلح ایشان دروغ و خیانت است، به هیچ و پوچی آدمی را به دام می‌اندازند. هر چند به عمارت ایشان کوشی، به خرابی تو می‌کوشند. دروغ ناخوشی ملی و عیب فطری ایشان است (موریه، ۱۲۶). تأکید از نگارنده است).

این گونه فطری و ذاتی دیدن پلیدی و دنائت در ایرانیان یادآور گفته‌ی جان محامد است: «تمامی ویژگی‌ها و عادات پلیدی که استعمارگر به فرد بومی نسبت می‌دهد نه به عنوان نتایج تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی، که به مثابه ویژگی‌هایی ذاتی در نژاد - در «خون» - فرد بومی نشان داده می‌شوند» (۲۱). موریه که به هیچ وجه در صدد بیان تأثیرات مخرب نابسامانی‌های دیرپای سیاسی و اقتصادی بر نوع زندگانی و اخلاقیات در ایران بر نمی‌آید، صرفاً آن عده‌ی قلیل درباریان شیادی را که طرف معامله‌اش بودند، نماینده‌ی یک «ملت» می‌گیرد و ضعف‌های اخلاقی این قشر خاص را به تمامی ایرانیان تعمیم می‌دهد و هم‌زمان با سیاح ایران در آن نامه‌ی پیشگفتار می‌گوید: «آری عادت اهل مشرق تغییربردار نیست....» (موریه ۵). این نوع نگاه، نتیجه‌ی مستقیم کارکرد ایدئولوژیک ادبیات استعماری است که با تقلیل دادن شرق به نیروی شر، غرب را به عنوان نیروی خیر بالا می‌کشد و حضور آن را در مستعمرات به مثابه امری بدیهی و حیاتی در جهت ارتقای فرهنگ و تمدن جلوه می‌دهد.

حاجی بابا: رمانی التقاطی

موریه، در هیأت یک شرق‌شناس خودگماشته، دست به کار نوشتن حاجی بابا شده است. وی که با پیشکش کردن رمان خود به دکتر فوندگروبن - که بنا بر استدلال جرج

کروتکف، کسی نیست جز «یوزف هامر- پرگشتال، پدر شرق‌شناسی در اتریش»^۱ (۱۹۸۷، ۱۰۳) - خود را یکی از دست‌اندرکاران این گفتمان می‌شناساند، رمانی التقاطی و مونتاژ شده نوشته که می‌توان آن را همچون سندی در تتبعات شرق‌شناسی به حساب آورد. او، برای نوشتن سرگذشت حاجی بابا، از پنج منبع عمده، یادداشت‌ها، داستان‌ها و وقایعی را گردآوری کرده و سپس با درهم آمیختن تمامی این مصالح با یکدیگر، ساختار رمان را با هوشمندی طوری ترتیب داده است که این وقایع یا برای حاجی بابا اتفاق بیافتند، یا برای اشخاصی که سر راه او قرار می‌گیرند. تکنیکی هم که به کار گرفته است، شکلی ابتدایی از تکنیک «روایت درونی» است، بدین صورت که در پیشگفتار داستان، ابتدا روایت سیاح را بازگو می‌کند، سپس به ارائه پیکره اصلی داستان، که سرگذشت حاجی باباست، می‌پردازد و درون این روایت اصلی، سرگذشت‌های افراد مختلفی - از جمله عسکر شاعر، درویش صفر، درویش دوم، درویش سوم، زینب، یوسف ارمنی و ملا نادان - را می‌گنجاند. گویی این روایت‌ها دایره‌هایی هم مرکزند که بیرونی‌ترین لایه آن روایت سیاح است، سپس دایره‌ای کوچک‌تر که داستان حاجی باباست و بعد از آن، هفت یا هشت دایره باز کوچک‌تر با شعاع‌های مساوی در مورد دیگر اشخاص داستان. این دایره‌ها همگی کارکردهای کاملاً یکسانی دارند چرا که به سرگذشت‌هایی می‌پردازند که بود و نبودشان در داستان علی‌السویه است. این تکنیک روایی سابقه‌ای طولانی در ادبیات شرق و غرب دارد و نمونه‌های آن را می‌توان در هزار و یک شب، کم‌دی الهی دانت، دکامرون بوکاچیو و حکایات کانتربری چاسر دید.

در نامه پیشگفتار، موریه سرنخ‌هایی را در مورد دو منبع اصلی مورد استفاده‌اش به دست می‌دهد. در گفتگوی میان سیاح و فوندگروبن، از کتاب «الف لیله» (هزار و یک شب) سخن به میان می‌آید و هر دو نفر هم عقیده‌اند که این کتاب یکی از بهترین منابع موجود جهت شناختن شرقیان است، چرا که «مؤلفش خود از اهل مشرق زمین است» (موریه، ۴). سپس سیاح

۱- یوزف هامر- پرگشتال (۱۷۷۴-۱۸۵۶) اولین کسی بود که دیوان حافظ را به آلمانی ترجمه کرد. چیزی که باعث شد موریه او را دکتر فوندگروبن بنامد، این بود که هامر-پرگشتال، در فاصله‌ی سالهای ۱۸۰۹-۱۸۱۸ شش شماره از مجله‌ای را منتشر کرد به نام Die Fundgruben des Orients («منابع شرق»). از میان برادران موریه، او بیش از همه با دیوید مراوده داشت و به احتمال قریب به یقین هیچ‌گاه ارتباط مستقیمی با جیمز موریه نداشته است. گرچه هامر- پرگشتال به مطالعه در مورد مصر باستان و خط هیروگلیف علاقه مند بود، اما اثری که موریه تحت عنوان «کتاب مومیائی حقیقی» به او نسبت داده است، وجود خارجی ندارد و احتمالاً موریه این اسم را جعل کرده است (کروتکف، ۱۹۸۷: ۱۰۴-۱۰۷).

می‌گوید:

به اعتقاد من، اگر یک فرنگی بخواهد از حقیقت آداب مشرقیان خیالی راستین بنماید شاید بهترین دستاویز آن باشد که وقایع و حکایاتی بسیار متعلق به طرز زندگانی ایشان فراهم آورد و پس از آن سرگذشتی سازد به یکدیگر مربوط، مانند کتاب *ژیل بلاس حکیم* لوساژ که آیینۀ احوال فرنگان است (همان).

بنابراین، دو منبع مقدماتی موریه، یکی *هزار و یک شب* است و دیگری *رمان سرگذشت ژیل بلاس از آلن رنه لوساژ (۱۶۶۸-۱۷۴۷)* نویسنده فرانسوی.

با بررسی *رمان حاجی بابا* مشخص می‌شود که موریه از برخی از حکایات *هزار و یک شب* مستقیماً اقتباس نموده است. آن گونه که هما ناطق، در مقاله *ارزشمند «حاجی موریه و قصه استعمار»*، نشان داده است، «حکایت *سر بریان*» [که درویش دوم در قم برای حاجی بابا تعریف می‌کند] رونویسی از قصه «*خیاط و احدب و یهودی و مباشر نصرانی*» در *هزار و یک شب* است و «*سرگذشت درویش صفر و دو رفیق او*» ... اقتباسی است ... از داستان «*سه گدا یا سه قلندر*» در *هزار و یک شب*» (۱۳۵۴: ۱۱۳). شخصیت *زینب* نیز، تا حدی، امتداد شخصیت *همان زینبی* است که *ریچارد برتون* در ترجمه خود از *هزار و یک شب* به تصویر کشیده است و هر دوی این تصاویر را، بعدها، *ژرار دونروال* مبنای کار خود در خلق *زینب قاهره‌ای*، زن رؤیایی‌اش، قرار داد (عبدالواحد ۶).

شباهت‌های ساختاری و محتوایی میان *حاجی بابا* و *ژیل بلاس*^۱ نیز بیش از آن است که نیاز به گفتگو داشته باشد. هر دو داستان در رده *رمان‌های پیکارسک (The Picaresque Novel)* قرار دارند. از مشخصات بارز این نوع رمان، شکل اپیزودیک یا قطعه قطعه آن است که در برگیرنده حوادثی مجزا از هم و منفرد- بدون هیچ رابطه علت و معلولی مشخصی- است. تنها نقطه اتصال این حوادث و قطعات، حضور شخصیتی محوری است که ماجراها به نحوی به او مربوط می‌شوند. این شخصیت محوری نیز، عموماً، آدمی خانه به دوش، خوشگذران، ماجراجو و شارلاتان است که از همه حوادث جان سالم به در برده و عاقبت خوشی می‌یابد. در هر دو *رمان حاجی بابا* و *ژیل بلاس*، شخصیت اصلی از زادگاه خود خارج می‌شود، با افراد متعددی روبرو می‌گردد، حوادثی را از سر می‌گذراند و سرانجام به ثروت و شوکت می‌رسد. اما تفاوت‌هایی اساسی هم میان دو رمان وجود دارد. اگر چه *ژیل بلاس* نیز

۱- جالب اینجاست که *ژیل بلاس* را هم *میرزا حبیب اصفهانی* به فارسی ترجمه کرد.

همانند حاجی بابا دغل کار است، اما ژیل بلاس نهاد پاکی دارد و سرانجام نیز وجدان‌اش بیدار می‌شود و او را به زندگی‌ای شرافتمندانه - البته از نوع اشرافی - باز می‌گرداند. در مقابل، حاجی بابا شخصیتی ایستا و تغییرناپذیر دارد و همه جا ذاتاً رذل و شیاد جلوه می‌کند و در تمام طول داستان با گذاشتن پای خود بر سر و حتی جنازه دیگران - مثلاً در قضیه اعدام زینب - از نردبان ترقی بالا می‌رود و هم پیاله اشراف می‌شود (جوادی ۱۰۲۹ و ناطق ۱۱۰). در هیچ کجای داستان، حاجی بابا مسئولیتی اخلاقی در برابر آنچه که انجام داده است بر عهده نمی‌گیرد و شارلاتانیسم خود را همواره به تقدیر حواله می‌کند و هر بار، شیادی، خیانت و دروغ‌زنی خود را با چنین جملاتی توجیه می‌کند: «البته این کار، کار تقدیر است و در صورتی که کار تقدیر است، بر من چه تقصیر است؟» (موریه ۲۸۲).

ریشه این تفاوت‌ها به ناهمسانی در موضع دو نویسنده باز می‌گردد: لوساژ برای خواننده اروپایی فضایی آشنا و تیپ‌هایی معین آفریده تا او را سرگرم کند و درسی اخلاقی هم به او بیاموزد؛ اما موریه به سرزمینی غریب و بیگانه پرداخته و به خواننده اروپایی ناآشنا با این سرزمین، تصاویری عرضه کرده است از مردمانی که حتی یک ویژگی مثبت اخلاقی هم ندارند. در اینجا غرض این نیست که به توجیه دغل‌کاری‌های حاجی بابا پرداخته شود - چرا که حاجی بابا نمونه‌ی نوعی طبقه متوسط تازه به دوران رسیده دوره قاجار است که برای حفظ موقعیت ناپایدار اقتصادی و اجتماعی خود از هر دری وارد می‌شد - اما نباید از یاد برد که تصویر موریه از این شرقی رذل، درون چارچوب تصویری بزرگ‌تر از شرقی ساختگی است که ذات‌اش با دروغ و خیانت و پلیدی عجین گشته و آنقدر متافیزیک زده است که همواره تقدیر را علت‌العلل تمام امور به حساب می‌آورد. اعتقاد به تقدیر لایتغیر، از یک سو، و تحول‌ناپذیری شخصیت حاجی بابا، از سوی دیگر، نشانه‌هایی از ایستایی و سکونی است که شرق همواره با آن توصیف شده و در برابر آن، تحرک و پویایی غرب قرار داده شده است.

سومین منبع مورد استفاده موریه، ادبیات کلاسیک فارسی و ضرب‌المثل‌ها، عبارات و اصطلاحات فارسی است.^۱ از میان بزرگان ادبیات کلاسیک فارسی، موریه بیش از همه از سعدی نمونه می‌آورد. (رک. موریه، ۳۰۶، ۳۸۱، ۴۲۹) این مطلب، با توجه به تمرکز شرق‌شناسان اولیه بر حکمت سعدی و نیز بازتولیدپذیری بخشی از ذهنیت اخلاقی ایرانی

۱- این ارجاعات به ادبیات کلاسیک فارسی در اصل انگلیسی‌کتاب، جدا از اشعار و امثله و اصطلاحات بی‌شماری است که میرزا حبیب ترجمه خود را با آنها مزین نموده است.

شرقی در حکایات سعدی، چندان عجیب نیست. به علاوه، جایگاه والای سعدی در میان عوام و خواص بر توجه موریه به او افزوده است. در بیشتر جاها، استفاده موریه از گفته‌ها و حکایات سعدی در جهت توجیه ماکیاولیسم و شارلاتانیسم حاجی باباست و این گونه، پیوندی میان ذهنیت اخلاقی تغییرناپذیر ایرانی قرن نوزدهم با ایرانی قرن سیزدهم میلادی برقرار می‌کند.

موریه حافظ را هم بی‌نصیب نمی‌گذارد و در صحنه‌ای که حاجی بابا و زینب به معاشقه مشغول‌اند، حاجی بابا را می‌دارد که غزلی از حافظ را با مطلع زیر، از سر شوق، بخواند:

خوشر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست؟

ساقی کجاست، گو سبب انتظار چیست؟

(موریه، ۱۳۸۵: ۱۹۴۸/۱۲۱: ۱۳۰)

ناگفته پیداست که ترجمه انگلیسی این غزل - که احتمالاً از خود موریه است - به هیچ روی شکوه زبان حافظ و ژرفای اندیشه و شعر او را انتقال نمی‌دهد و صرفاً شعری می‌شود با موضوع نخ نمای «غنیمت شمردن دم» که در این موقعیت خیلی بیشتر به کار حاجی بابا می‌آید.

موریه امثال و اصطلاحات زبان فارسی را هم زیاد به کار برده است و، البته، هدف مشخص وی اثبات این مدعا بوده که او صرفاً نوشته‌ای را از فارسی به انگلیسی برگردانده است، اما مقصود اصلی‌اش، شاید، این بوده که صبغه‌ای محلی به رمان خود بیفزاید یا این که تسلط خود را بر زبان فارسی نشان دهد.^۱ عبارات و اصطلاحاتی مانند «انشاءالله»، «بارک الله»، «به چشم»، «لعنت بر شیطان»، «الله کریم است»، «والله، بالله، تالله»، «امان امان» و بسیاری از اصطلاحات دیگر در متن انگلیسی کتاب به چشم می‌خورند و مطمئناً موریه اینها را از محاورات روزمره اطرافیان خود در ایران شنیده و گردآوری کرده است. وی تمام این اصطلاحات را یا حرف‌نویسی کرده یا به صورت لفظ به لفظ ترجمه نموده و، البته، گاه اشتباهاتی هم مرتکب شده است. مثلاً، در چند جا عبارت «لا اله الا الله» را «Allah, Allah!»^۲ «Allah II» (موریه، ۳۱۴) نوشته یا اصطلاح «به چشم» را «by my eyes» ترجمه کرده است که معنای آن برای یک انگلیسی زبان «با چشمان ام» است!

۱- به گفته مجتبی مینوی تلفظ فارسی موریه بسیار بد بوده و در محاورات عادی از ادای مقصود خود عاجز بوده است (مینوی، ۱۳۶۷: ۲۹۶).

در برخی جاها هم وی صرفاً برگردان لفظ به لفظ اصطلاحات فارسی را بدون هیچ توضیحی آورده است. به عنوان نمونه، در یکی از گفتگوها این عبارت آمده است "make your face white" (به جای «خود را روسفید کن») (همان ۱۸۲) و در گفتگویی دیگر آورده است: "Your liver would have become water." (به جای «جگر آب می‌شد») (همان ۱۸۳). او، با این کار، نه تنها خواننده ناآشنا به زبان فارسی را در درک چنین اصطلاحاتی سردرگم نموده، بلکه از امثال و اصطلاحات زبان فارسی عباراتی بی‌معنا و نامأنوس ساخته و پرداخته است.

دو سفرنامه موریه و مشاهدات وی در طول این سفرها، و همچنین سفرنامه‌های دیگران، چهارمین منبع او برای نوشتن حاجی بابا بوده است. این نکته را ادوارد براون نیز متذکر شده است: «حاجی بابا نه تنها شامل دو سفرنامه بزرگ موریه است، بلکه چکیده تمام سفرنامه‌هایی است که راجع به ایران نوشته شده است» (به نقل از جواد، ۱۳۴۵ الف: ۱۰۳۰). مثلاً موریه جریان پایین پریدن مریم از پنجره قصر سردار برای رسیدن به نامزدش در «سرگذشت یوسف ارمنی» را با اندکی اختلاف در سفرنامه دوم خود بازگو کرده و چنین نوشته است:

نامزد دخترک گرجی موقعی که از پل زنگی رد می‌شد معشوقه‌اش او را از پنجره قصر سردار می‌بیند. دخترک از ذوق‌اش خودش را از پنجره پرت می‌کند تا به معشوقه‌اش برسد ولی وجود دو درخت بزرگ بید مانع از سقوط وی به زمین می‌شود [و] سردار ناچار هردو را آزاد می‌کند (به نقل از مشیری، ۱۳۴۳، ۶۸).

موریه در سفرنامه‌هایش، همچنین، از هجوم قجرهای غارتگر به روستاها و فرار روستاییان به کوه سخن گفته است (ناطق ۱۱۹) و همین توصیفات را در ماجرای روستای «قاج سوار» و چپاول آنجا به دست خراب قلی میرزا در حاجی بابا مورد استفاده قرار داده است. «سرگذشت زینب» نیز، به نوعی، به علاقه موریه به اطلاع یافتن از چگونگی زندگی کردها بر می‌گردد. (جواد ۱۳۴۵ الف: ۱۰۳۰) افزون بر این، حاجی بابا مدام از مکانی به مکانی دیگر سفر می‌کند و همین امر باعث می‌شود که رمان نیز شکل سفرنامه به خود بگیرد و به همین دلیل موریه، حاجی بابا و دیگر شخصیت‌های داستان را و می‌دارد که درباره هر حادثه، مکان یا مراسمی، جزئیات کاملی ارائه دهند. مثلاً، جا به جا اشارات زیادی به حرمسرا و اندرونی می‌شود و حتی در یک فرصت که همسر حکیم باشی از منزل بیرون می‌رود، حاجی بابا با دستیاری زینب وارد اندرونی می‌شود و آنجا را با تمام جزئیات توصیف می‌کند. یا در «سرگذشت یوسف ارمنی»، شرح کاملی از مراسم نامزدی و عقد و عروسی ارمنیان ارائه

می‌شود (موریه ۲۰۴-۲۱۲). نمونه‌هایی از این دست بسیارند و، البته، عمده‌ترین هدفی هم که در ورای این توصیفات وجود دارد، این است که موریه می‌خواهد خوانندهٔ اروپایی با تمام جزئیات زندگی ایرانی، تا آنجا که وی اطلاعات گردآوری کرده است، آشنا شود.^۱ آخرین و، شاید، مهمترین منبعی که موریه به کار گرفته است، تاریخ ایران در دورهٔ فتحعلی شاه قاجار است. وی به الگوبرداری مستقیم از شاه قاجار و درباریان پرداخته است تا بسیاری از اشخاص داستان خود را خلق کند و این مساله، با توجه به روابط نزدیک موریه با دربار و نقش سیاسی او در این دوره، اهمیت بسیار دارد.

به گفتهٔ لرد کرزن، «هیچ هیات و سفارتی بیشتر از سفارت [سرگور] اوزلی وقایع‌نگار و تاریخ‌نویس همراه نداشت» (۵۳). در این میان، موریه نیز دوره‌ای از تاریخ ایران را به شکلی متفاوت در رمان حاجی بابا ضبط نمود. خود کرزن تناظرهای یک به یکی را که میان اشخاص داستان و شخصیت‌های تاریخی وجود دارد بدین ترتیب فهرست نموده است: شاه ایران (فتحعلی شاه قاجار)، عسکرخان شاعر (فتحعلی خان صبا، ملک الشعرا دربار)، میرزا ابوالقاسم (از مجتهدان آن دوره)، صدراعظم (میرزا شفیعی)، نامرد خان (فرج الله خان)، سردار ایروان (حسن خان)، سفیر فرانسه (ژنرال گاردان)، سفیر انگلیس (سر هارفورد جونز) و میرزا فیروز (میرزا ابوالحسن خان ایلچی) (۲۰۰۷، ۵).

اما خود حاجی بابا کیست؟ به گمان اکثر پژوهشگران، الگوی موریه برای حاجی بابا شخصی به نام حاجی بابا افشار بوده که از نخستین محصلین اعزامی عباس میرزا به انگلستان بود.^۲ حاجی بابا افشار و موریه یکدیگر را می‌شناختند و گویا به علت کارشکنی‌هایی که موریه در امر تحصیل حاجی بابا افشار می‌کرده، خصومتی میان این دو به وجود آمد و به همین علت موریه، به تمسخر، نام او را برای داستان خود انتخاب کرد (اقبال، ۱۳۲۳: ۴۷).

اندکی دقت به نام‌هایی که موریه برگزیده است، دیدگاه او را در مورد این افراد آشکار می‌سازد، دیدگاهی که، البته، خوانندهٔ آشنا با تاریخ و حکومت قاجار بسیار قابل قبول می‌یابد. کاریکاتورهایی که موریه از درباریان ترسیم کرده تا حد بسیاری مبین واقعیت‌اند و این از معدود دفعاتی است که می‌شود موریه را محق دانست. اما پرسش این است که سودمندی این شناخت دقیق از خصایص و ویژگی‌های شاه و درباریان چیست؟ آیا این نوع شناخت واسطهٔ

۱- در ترجمهٔ میرزا حبیب، این جزئیات، که به کار خوانندهٔ ایرانی نمی‌آیند، تماماً حذف یا خلاصه شده‌اند.
 ۲- البته عباس اقبال از میرزا بابا نامی هم یاد می‌کند که «میرزای هیات نمایندگی انگلیس در ایران بوده ... و سالها بوده است که در خدمت نمایندگان انگلیس میزیسته» (۱۳۲۳: ۴۹).

آگاهی دادن و روشن‌نگری قرار گرفته یا بهره‌برداری‌های دیگری از آن شده است؟ جدا از جهت‌گیری‌های سیاسی، موریه تمایلاتی مذهبی هم از خود بروز می‌دهد. به گفته حسن جوادی، «اغلب کتاب‌هایی که [موریه] نوشته است، خواه سفرنامه، خواه رمان، مملو از شرح خسته‌کننده اختلافات مذهبی است» (۱۳۴۵: ب: ۱۷). در حاجی بابا هم موریه تقریباً یک هشتم از کتاب را به انتقاد از دین و مذهب در ایران اختصاص داده است (جوادی، ۱۳۴۵ الف: ۱۰۳۱). اگر چه در بعضی جاها انتقادات وی از بعضی تعصبات کور و خشک اندیشی‌ها را می‌توان وارد دانست، اما با درک این مطلب که این انتقادات صرفاً در مسیری سرشار از جزمیت مذهبی قرار دارند، متوجه می‌شویم که موریه نه تنها قصد سازندگی ندارد، بلکه، با درغلتیدن در همان خشک‌اندیشی‌ها، بنای کار را بر آبادانی یک باور دینی و تخریب باوری دیگر گذاشته است. نمونه‌های این نوع تعصب و یکسونگری مذهبی در سرگذشت حاجی بابا فراوان است.

به عنوان مثال، در همان نامه پیشگفتار، که خطاب به کشیش سفارت سوئد است، موریه تلاش می‌کند تا صرفاً با انطباق دادن برخی از عادات شرقیان با مطالب کتاب مقدس، توجیهی جهت پذیرفتن این عادات بیابد. مثلاً، راجع به عادت غذا خوردن شرقیان با دست می‌گوید: کدام فرنگی که این عبارت «انجیل» را که می‌گوید «کسانی که با من در یک وقت دست به کاسه برده‌اند» خوانده باشد، عادت غذا خوردن اهل مشرق را با دست مکروه تواند شمرد؟ و چون یکی از ستمدیده‌های ایران را می‌شنیدم که آه و ناله کنان می‌گفت «چه خاکستر بر سر پاشم» بی‌اختیار مطابقت و موافقت او به عبارت «تورات» به نظرم می‌آمد (موریه ۵).

در بخش دیگری از داستان، زمانی که حاجی بابا به سرحدات آذربایجان می‌رود، موریه وی را وا می‌دارد تا خرابه‌های کلیسای ارمنیان را موجد هیبت و وقاری که محیط اطراف به خود گرفته است، توصیف کند. همچنین، یوسف ارمنی جوانی بسیار پاک‌نهاد و شجاع توصیف می‌شود که برای خلاص کردن نامزدش، مریم، از حرمسرای سردار شهوتران تا پای جان می‌ایستد. در مقابل، عشق حاجی بابا و زینب خالی از هر گونه حقیقت و وفاداری و بسیار خائنانه نشان داده می‌شود.

حاجی بابا و میرزا حبیب اصفهانی

زمانی که خواننده آشنا به زبان فارسی ترجمه میرزا حبیب اصفهانی را در دست می‌گیرد

برایش مشکل است که باور کند اصل این داستان به انگلیسی نوشته شده است.^۱ عمده‌ترین دلیل این مسأله بر می‌گردد به نوع ترجمه میرزا حبیب. او حاجی بابا را از تمامی جهات ایرانی کرده است و برای انجام این کار نه تنها با آزادی عمل به افزودن اشعار و اصطلاحات فراوانی از خود و دیگران به متن دست یازیده، بلکه در صورت لزوم از ترجمه پاره‌هایی از متن - که تشخیص داده موجب ملال خواننده ایرانی می‌شود- خودداری نموده است. بدین ترتیب، تجربه خواندن متن انگلیسی و ترجمه فارسی به هیچ وجه یکسان نیست و خواننده سنجیت چندانی میان زبان نسبتاً خشک متن انگلیسی و توصیفات دایره‌المعارف گونه آن، و زبان زنده و جاندار میرزا حبیب که با اشعار و ترکیبات و اصطلاحات گوناگون فارسی غنای بسیار یافته است، نمی‌یابد. در واقع آنچه را که خواننده در ترجمه میرزا حبیب می‌بلعد، به هنگام خواندن متن انگلیسی پس می‌زند.

به علاوه، میرزا حبیب، که به خاطر آزادی خواهی و وطن دوستی مجبور به ترک ایران گشته بود، از متنی استعماری نوشته‌ای ضد استبدادی آفریده است. او برای انجام این کار به شیوه‌های گوناگون به هجو حکومت قاجار پرداخته و در این میان بیش از همه به چاپلوسی‌ها و عوام فریبی‌ها تاخته است. به گفته هما ناطق، «همه کوشش مترجم حاجی بابا در این است که با هر نوشته و هر عبارتی دستگاه ظلم و ستمگران زمان خویش را به باد انتقاد گیرد و جامعه منحط و فاسد دوران خویش را بشناساند و مردم را آگاهی و بیداری بخشد...» (۱۳۵۴، ۱۰۶). هجوهای میرزا حبیب، به ویژه در آنجا که به ساختن نقیضه و پارودی برای اشعار متملقانه ملک الشعراء دربار پرداخته است: «یکی ست مهر منور سپهر گردان را/ به این دلیل که یک شاه هست ایران را... الخ» (موریه ۱۳۷-۸) یا در آنجا که نثر منشیانه ملال‌آور دبیران درباری و دروغ‌پردازی‌های آنان را در نوشتن «فتحنامه» به سخره گرفته است، بسیار تأثیرگذارند.

از طریق این نوع اضافات و هجویه‌های سیاسی و ادبی، میرزا حبیب راه خود را تا حد زیادی از موریه جدا کرده است و با ترجمه خویش نه تنها استبداد حکومتی را محکوم نموده بلکه استبداد زبانی را هم با چیره‌دستی در هم شکسته و در کالبد مرده زبان فارسی جانی تازه دمیده است.

۱- البته باید به یاد داشته باشیم که ترجمه میرزا حبیب از روی ترجمه فرانسوی متن انگلیسی صورت گرفته است.

مؤخره

حاجی بابای حیمرز موریه یک مونولوگ استعماری است. روایت وی، در حقیقت، مطالعه‌ای است یک سویه در شکل حکومتداری، فرهنگ، مذهب، سیاست و نظامی‌گری در ایران دوره فتحعلی شاه. بی‌کفایتی‌ها و ضعف‌های دربار و حکومت ایران، از یک طرف، و فرصت‌طلبی و منفعت‌جویی نظام استعماری، از طرف دیگر، موجب گردیده اند تا آنچه که در آینه کدر روایت موریه بازتاب یافته است ایرانی باشد حقیر و ناپاک که فرسنگ‌ها با تمدن و اصالت فاصله دارد.

البته در اینجا بحث بر سر این نیست که چرا موریه ما ایرانیان را، همانند قهرمانان و پهلوانان اساطیری مان، «اصیل» و «شریف» جلوه نداده است، چرا که جستجوی «اصالت» و «هویت» برای شرق، که در حوزه ی گفتمان شرق‌شناسی وارونه (Orientalism in Reverse) و بومی‌گرایی انجام می‌گیرد، قدم گذاشتن در راه پُریپچ و خمی است که تشریح آن و سرانجام-اش از عهده این نوشته خارج است. بومی‌گرایی، به مثابه گفتمان مقابل شرق‌شناسی، «خواستار بازآمدن، بازآوردن، یا ادامهٔ رسوم، باورها و ارزشهای فرهنگی بومی است» (بروجردی، ۳۰) و با وارونه ساختن شرق‌شناسی، تلاش می‌کند که آن را علیه خودش به کار گیرد. علیرغم نقاط قوت چنین گفتمانی، نباید از یاد برد که پذیرش غیرانتقادی آن، کاستی‌هایی نیز به دنبال دارد، از جمله: «ناسیونالیسم [افراطی] بیگانه ستیز، ذهن توطئه‌نگر، روحیهٔ سربازخانه‌ای و گرایش به غرب ستیزی نیازی به گفتن نیست که این گرایشها، همراه ستایش غیرانتقادی گذشته و هرآنچه بومی است، می‌تواند برای طرح‌های ترقیخواهانه پیامدهای شومی داشته باشد» (همان ۳۷). افزون بر این، تلاش برای وارونه ساختن تضاد دوگانی غرب/شرق، با نیت انتسابِ اصالتی آرمانی به شرق و ردالتی بنیادین به غرب، به افتادن در دور باطلی ختم می‌شود که در نتیجهٔ آن «خود» (ما/شرق) بری از هر نوع نقص و خطا فرض شده و «دیگری» (استعمار/غرب) مسؤول تمامی عقب ماندگی‌ها و ناکامی‌ها قلمداد می‌گردد.

با توجه به این نکات، می‌توان به این مسأله پرداخت که چگونه متن ادبی ساختار ایدئولوژی استعماری را درونی و بازتولید کرده است. رمان حاجی بابا صرفاً به تکرار و تقویت کلیشه‌های رایج دربارهٔ شرق پرداخته و برخورد خود را با شرق، نه بر مبنای تجربهٔ واقعیت‌های جاری و یا کندوکاو در علل پیدایش عقب ماندگی‌ها و ضعف‌های اقتصادی و سیاسی، بلکه بر اساس حفظ روابط موجود و تداوم استیلا و برتری غرب بنا نموده است. حاجی بابایی هم که در این رمان سخن می‌گوید، واسطه‌ای است خیالی برای انتقال و بسط پنداری که گفتمان

شرق‌شناسی از هستی‌فرهنگی شرقی‌ها در ذهن اروپاییان به وجود آورد. آنچه که موریه فراهم آورده متنی است که با جلوه دادن «تاریخ» همچون «طبیعت»، سهم جریان‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را در شکل‌گیری هویت یک ملت نادیده گرفته و این هویت را - که اساساً محصول تولیدی تاریخ است - امری طبیعتاً و ذاتاً پلید بازنمایانده است. چنین روایت بنیادگرایی که هویت را جوهره‌ای مطلق و تغییرناپذیر می‌داند به خواننده صرفاً توهمی از شناخت را عرضه می‌کند، بی‌هیچ امکانی برای درک سازوکارهای بسیار پیچیده و گاه متناقض دخیل در فرایند برساخته شدن آن هویت. در تاروپود این روایت تک آوا، توجیه و تأیید پنهان آمریتی ماوا کرده است که استعمار همواره حق طبیعی خود تلقی نموده و به واسطه آن جریان تاریخ را به کرات به سود خود تغییر داده است.

کتاب‌شناسی

اقبال، عباس. (۱۳۲۳). «کتاب حاجی بابا و داستان نخستین محصلین ایرانی در فرنگ» مجله یادگار، سال اول، ش. ۵، صص. ۲۸-۵۰.

بروجردی، مهرزاد. (۱۳۷۷). *روشنفکران ایرانی و غرب*. ترجمه جمشید شیرازی، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز، چاپ دوم.

جوادی، حسن. (۱۳۴۵ الف). «بحثی درباره «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» و نویسنده آن جیمز موریه» مجله وحید، سال سوم، ش. ۱۲، صص. ۱۰۲۶-۱۰۳۳.

---. (۱۳۴۵ ب). «بحثی درباره «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» و نویسنده آن جیمز موریه» مجله وحید، سال چهارم، ش. ۱۰، صص. ۱۶-۲۷.

رائین، اسماعیل. (۱۳۵۷). *میرزا ابوالحسن خان ایلچی*، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.

رایت، دنیس. (۱۳۶۴). *ایرانیان در میان انگلیسیها*، ترجمه کریم امامی، تهران: نشر نو، جلد اول.

سایکس، سرِ پرسی. (۱۳۶۳). *تاریخ ایران*، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب، جلد دوم.

سعید، ادوارد. (۱۳۷۱). *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.

کرزن، جرج. (۱۳۶۲). *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، جلد اول.

مشیری، علی. (۱۳۴۳). «مطالب جالب و مهم درباره: کتاب حاجی بابا» مجله وحید، سال دوم، ش. ۱۰، صص. ۶۵-۷۲.

موریه، جیمز. (۱۳۸۵). *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی*، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز.

میرزا صالح، غلامحسین. (۱۳۶۵). *اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی*، تهران: نشر تاریخ ایران، جلد اول.

مینوی، مجتبی. (۱۳۶۷). *پانزده گفتار*، تهران: انتشارات توس.

ناطق، هما. (۱۳۵۴). *از ماست که بر ماست*، تهران: انتشارات آگاه.

Abdelwahed, Said I. (2007) "England and the East in James Morier's *Hajji Baba of Ispahan*" <<http://www.arabworldbooks.com/literature/england.htm>>

Amanat, Abbas (2007) "Hajji Baba of Ispahan" <<http://www.Iranica.com-Hajji Baba of Ispahan.htm>>

Curzon, George (2007) "Introduction" to *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan* <<http://www.gutenberg.org/files/21331-h/21331-h.htm>>

Jan Mohamed, Abdul R. (1995) "The Economy of Manichean Allegory" in Bill Ashcroft, et. al., (eds.) *The Post-Colonial Studies Reader*, London: Routledge, pp. 18-23

Krotkoff, George (1987) "Hammer-Purgstall, Hajji Baba and the Moriers" *The International Journal of Middle East Studies*. 19, pp. 103-108

Morier, James (1948) *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*, London: George G. Harrap & Co.Ltd.

Said, Edward (1992) "Jane Austen and the Empire" in K. M. Newton (ed.) *Theory into Practice*, London: Mcmillan

Yohannan, John D. (1977) *Persian Poetry in England and America*, New York: Caravan Books.